



اعتماد به تجربه تاریخی، گام نخست برای حل مشکلات امروز

گفت‌وگو با سید محمد بهشتی*

توصیه من این است که ابتدا مسئله خودمان را شناسایی کنیم و سپس راه‌حلی متناسب با آن پیدا کنیم. البته خیلی خوب است که از تجربیات همه جای دنیا مطلع باشیم، اما در نظر بگیریم که دنیا فقط در غرب متمرکز نیست و دیگر نقاط دنیا هم صاحب تجربیاتی هستند. آیا ما در جریان تجربیاتی که در ژاپن یا چین یا هندوستان اجرا شده هستیم؟ پس بهتر است بنا بر تجربه، مسئله‌شناسی و راه‌حل‌های خودمان اصطلاحی را وضع کنیم. در این صورت، در تغییر و تفسیر خیلی دچار مشکل نمی‌شویم. بگذاریم مشکل ترجمه و فهم برای دیگران باشد. وقتی گفته می‌شود «بازآفرینی شهری»، کسی که کنجکاوی علمی دارد می‌پرسد این اصطلاح ترجمه چه عبارتی است، یعنی معادل‌سازی از بیان مطلب قاصر است. نکته دیگر این است که ما در مواجهه با مسائلمان، سنت‌هایی داشتیم که در دوره معاصر به مرور آن‌ها را ترک کرده‌ایم. جالب این‌جاست که رویکرد امروزین جهان، جهت خود را به بسیاری از همان سنت‌هایی که ما بدان‌ها پایبند بودیم نزدیک کرده است. برای مثال، در کتابی مثل *مرآت القاسان* که با عنوان تاریخ کاشان تصحیح شده و یکی از آخرین کتاب‌هایی است

با توجه به این که شما در شورای سیاست‌گذاری شرکت بازآفرینی شهری ایران حضور دارید و در جریان سیاست‌ها و برنامه‌های مبتنی بر رویکرد بازآفرینی شهری هستید، چه نگاهی به این رویکرد دارید؟

من معمولاً به عنوان کسی که با اصطلاح «بازآفرینی» زاویه دارد شناخته می‌شوم. بنابراین ابتدا مایلم راجع به این زاویه توضیح دهم. در دوره جدید قاعده بر این بوده که رفته‌رفته از کشورهایی که تجربیات تئوریزه شده دارند، اصطلاحاتی را اخذ کنیم که مبین رویکرد یا شیوه مواجهه آن‌ها با سرزمینشان است. این روند با تأخیر که به ۳۰ سال هم می‌رسد، غالباً با درکی غیرجامع پیش رفته است به طوری که حتی کسانی هم که یک اصطلاح مشخص را به کار می‌بردند، درک واحدی از آن نداشتند. گویی هرکس نظر خود را ذیل آن عنوان دنبال می‌کرد، اما فصل مشترک همه راه‌حل‌ها این است که ما خودمان آن‌ها را برای مسائل خودمان نیافته‌ایم و حتی مسئله‌شناسی را هم خود ما انجام نداده‌ایم.

* رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، عضو شورای سیاست‌گذاری شرکت بازآفرینی شهری ایران

که یک شهر را به وجه درون‌زا و اختصاصی شناخته و معرفی می‌کند، می‌بینیم که به کاشان نگاهی همه‌جانبه، ذومقیاس و ذومراتب شده است. در حقیقت، پرسش اصلی کتاب این است که کاشان کجاست و کاشانی کیست. چرا که کاشان جایی است که هیچ جای دیگری مثل آن نیست و کاشانی‌ها کسانی هستند که هیچ کس دیگر مثل ایشان نیست.

این‌ها در باب بازشناسی موضوع بود. در مراحل بعد نیز، چه در حل معما و معادلات و چه در به اجرا گذاشتن راه‌حل‌ها، همواره متذکر این امر هستیم که با موضوعی همه‌جانبه، ذومقیاس و ذومراتب مواجهیم. پس راه‌حل‌ها نیز باید همه‌جانبه، ذومقیاس و ذومراتب

باشد. امتیاز بازآفرینی در مواجهه با شهر، نسبت به شیوه‌های پیش از آن، در این است که به رویکردهای ما در سنت تاریخی‌مان نزدیک شده است. سنتی که با عنوان نگاه حکمی، معرفت حکمی، شناخت حکمی، رفتار حکمی یا تدبیر حکمی به کار بسته می‌شد. این سنت نه فقط در شهرها بلکه در کشاورزی، طب، شناخت سنگ‌های معدنی و حوزه‌های دیگر هم جاری بوده، یعنی هنر ما این بوده که مسائل را با نگاه حکمی حل و فصل کنیم.

دلیل پی بردن پیشینیان ما به این ضرورت آن است که مختصات محیطی ایران اقتضا می‌کند نگاه حکمی داشته باشیم. ما در چنین محیطی نمی‌توانیم یک معادله چندین مجهولی را با تبدیل آن به چندین معادله یک مجهولی حل کنیم؛ کاری که در دوره جدید مدام انجام داده‌ایم. گویی بازآفرینی شهری تازه پی برده که با «یک» معادله چندین مجهولی طرف هستیم که ابعاد کالبدی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، مدیریتی و غیره دارد. ما نه تنها باید متوجه یکپارچگی معادله باشیم، بلکه باید بدانیم اقتضای محیط آن است که با اتکا بر یک تجربه تاریخی طولانی، رویکرد حکمی را برگزینیم.

اگر ما نگاه حکمی داشته باشیم، مراجع و منابع تاریخی کم نخواهیم آورد. شاید به سادگی نتوانیم در میان آثار پیشینیان به یک نظریه مشخص در نگاه حکمی به شهر دست یابیم ولی با ملاحظه آن که در واقع تمام جغرافیای تاریخی ما از چنین نگاهی برخوردار است، تنها با اصلاح نوع نگاه فعلی می‌توانیم مطالب بسیار مفید و نافع بیابیم و نظریه‌های متناسبی تدوین کنیم.

تمام کتاب‌هایی که به شکلی با طبیعت سروکار دارند و حتی ادبیات فارسی و دینی در مراتب معنایی نیز همین نوع نگاه حکمی به محیط را دنبال می‌کنند. خود شهرها، باورها و فولکلور، نام‌ها و نشانه‌ها و در واقع هر چیزی که بر وجه غیرملموس میراث فرهنگی

دلالت می‌کند تابع این نگرش است. با این نگاه، اگر شهری در کنار یک رودخانه شکل گرفته باشد، فهم ادراک مردم شهر نسبت به رودخانه و باورها و روایت‌هایشان درباره آن مهم است. برای مثال، چرا تا قبل از دوره اخیر و ورود طرح‌هایی مثل جامع و کالبدی و غیره، شهر اهواز پشت به رودخانه بود؟ در صورتی که به نظر می‌رسد خوب است شهر به رودخانه بزرگی مثل کارون بچسبد. شهر خرم‌آباد هم پشت به رودخانه است. انگار مسئله خاصی در مورد این رودخانه‌ها وجود داشته است. پس اگر متوجه این اشارات نباشیم و به رودخانه کارون مثل رودخانه تايمز لندن یا سن پاریس نگاه کنیم، احتمال دارد با مشکل مواجه شویم. مسئله این جاست که برایمان سؤال پیش نمی‌آید که چرا اصفهان از ابتدای شکل‌گیری در دوره ساسانی تا دوره شاه‌عباس صفوی، نزدیک به دو کیلومتر با زاینده‌رود فاصله داشت، و بعد چه شد که خود را به کنار رودخانه رساند.

متأسفانه ما امروزه فقط از طریق طرح‌های جامع و تفصیلی با شهرها ملاقات می‌کنیم، در حالی که منظر این طرح‌ها حقوقی است. موضوع حقوق کمیات تقلیل‌یافته است و مثلاً می‌گوید اگر در تصادف

غیرعمد کسی کشته شود، دیه‌اش به اندازه چند شتر است. در واقع، جان آدمیزاد را به قیمت تعدادی شتر تنزل می‌دهد تا بتواند مسائل شهری را حل و فصل کند و حکم معتبری صادر کند. ولی شهر که همین

نیست. اصالت شهر مبتنی بر

کیفیت است و آن کیفیت باید با ترازوی دیگری سنجیده شود.

در اواخر حکومت کریم‌خان زلزله‌ای ویرانگر کاشان را با خاک

یکسان کرد. اما شهر ظرف ۹ سال بازسازی شد. آنچه بازسازی کردند، کاشان به حیثیت کیفی

بود و زاغه‌نشینی و کپر‌نشینی پدید نیامد. به عبارت دیگر، کاشان بعد

از زلزله نسبت به قبلش کاشان‌تر شد. در ایران زمانی

می‌توانیم کیفیت را باز پدید آوریم که نگاه حکمی داشته باشیم. یعنی زمین تا آسمان موضوع شهر را مورد

توجه قرار بدهیم و حواسمان باشد که وقتی آجر روی آجر می‌گذاریم، نمی‌توانیم تنها به مراتب زمینی اکتفا

کنیم و باید از زمین تا آسمان آن را فتح کنیم. عیبی هم ندارد اسم آن را بازآفرینی بگذاریم، به شرط آن که

اول خودمان مسئله را بشناسیم و سپس خودمان برایش راه‌حل پیدا کنیم.

راه‌حل پیدا کنیم.

ممکن است بعضی این تردید را مطرح

کنند که شاید نوع نگاه شما درست

باشد و همدلی مخاطب را برانگیزد، اما

نتوان در عمل و روی زمین

به آن اتکا کرد. یکی از

دلایلی که عنوان می‌شود

این است که دنیای پیش

از مدرن با دنیای پس از

آن تفاوت ماهوی دارد و نگاه

حکمی که متعلق به دوران

پیش از مدرن است احتمالاً نمی‌تواند

در مواجهه با چالش‌های فراوان دوران

کنونی کارساز باشد.

شما قطعی نگفتید و احتمال‌ها را مطرح کردید، و بهتر هم این است که همین طور احتیاط کنیم. ولی چرا

قطعی عمل می‌کنیم و همه چیز را از بین می‌بریم؟

آیا ما از انگلیس و فرانسه و کل اروپا مدرن‌تر هستیم؟

چطور است که آن‌ها سنت‌هایشان

را به راحتی ما دور نمی‌ریزند؟ مگر

چه اتفاقی افتاده که انگار بشر

جدیدی پدید آمده که مثلاً لازم

نیست قانون جاذبه را رعایت کند!

من منکر نیستم که دوره جدید

دارای ویژگی‌های خاصی است، ولی

این طور هم نیست که توانسته

باشد تحول ماهوی در انسان پدید

آورد. ممکن است فهم ما دچار

نوعی دگرگونی شده باشد ولی در مهد این دگرگونی

هم صندوق‌خانه‌ها حفظ شده. کار سختی نبوده که

مثلاً بنای ۸۰۰ ساله دانشگاه آکسفورد را که زندگی و

کار در آن در قرن بیست و یکم بسیار دشوار است از بین

برند و به جایش بنایی زیبا و مجهز و روزآمد بسازند.

یک بحث «مدرن شدن» است و بحث دیگر «معاصر

شدن». معاصر شدن یکی از ارکان سنت است اما

مترادف با مدرن به منزله پیرو مکتب غرب در معاصر

شدن نیست. روشن است که اگر ما در گذشته متوقف

بشویم، نابود خواهیم شد. همواره ناگزیر بوده‌ایم معاصر

شویم. درخت هم باید هر سال نو شود تا بتواند به

حیاتش ادامه دهد.

با این تعریف، آیا

مشکلات امروز ما را ناشی

از مدرن شدن می‌دانید؟

به نظر من همه مشکلاتی که

داریم از این است که مدرن شدن

را با معاصر شدن یکی فرض

کرده‌ایم. مدرنیسمی که از اروپا به

سرزمین ما آمد، ماهیتش دگرگون شد و تبدیل به ادا

و اصولی شد که در کشور ما خرابی بسیار به بار آورد.

این مدرنیسم چون از اساس تقلیدی است و از درون ما

امتیاز بازآفرینی در

مواجهه با شهر، نسبت

به شیوه‌های پیش از

آن، در این است که به

رویکردهای ما در سنت

تاریخی‌مان نزدیک شده

است.

باشیم.

در ایران زمانی می‌توانیم

کیفیت را باز پدید آوریم

که نگاه حکمی داشته

باشیم.

سرچشمه نگرفته و هیچ خلاقیت و ابتکار عملی در آن وجود ندارد، به چیزی باسماه‌ای تبدیل شده است. شاهد این مدعا هم آن است که تقریباً در هیچ رشته‌ای در جهان مدرن، نام تراز اولی از ما وجود ندارد و مثلاً صنعت خودروسازی ما همیشه چیزی تقلبی و دست چنم باقی مانده است.

با توجه به این که شما سابقه اجرایی داشته‌اید، اگر این مشکلات به واسطه مدرنیسم وارداتی به وجود آمده، آیا می‌توان بدون چاره‌جویی‌هایی از سنخ مدرن برایشان راه‌حل پیدا کرد؟

مثالی برای شما می‌زنم. گفته می‌شود که سنت‌گراها می‌خواهند به زمان قاجار و هخامنشیان پناه ببرند. ولی چطور شده که سینمای ایران به عنوان یک سینمای قابل توجه و ممتاز در دنیا شناخته

می‌شود؟ من سال‌ها در سینمای ایران مسئولیت داشته‌ام. این سینما از آن‌جا که سعی کرد ریشه در فرهنگ خودش داشته باشد، موفق شد. فیلمسازهایی که سعی کردند از روی دست خارجی‌ها نگاه کنند، هیچ کدام موفق نشدند. سینما پدیده جدیدی است که از غرب

آمده ولی ما از هاضمه خودمان عبورش داده‌ایم و فیلم‌هایی می‌سازیم که در واقع سهم «شاعری» را در جهان پر کرده‌ایم. اگر بخواهیم صد فیلمساز برجسته صد سال اخیر سینمای جهان را فهرست کنیم، چند ایرانی هم در صدر آن حضور خواهند داشت. آیا این سهم را در کشاورزی و صنعت و غیره هم داریم؟ نمی‌توانیم کاری کنیم که در معماری و شهرسازی هم سهم داشته باشیم؟

با همین نگاه، آیا می‌شود تجویزهایی راهگشا و کلی در زمینه معماری و شهرسازی ارائه کرد؟ در این طریق، «بازآفرینی شهری» باید چه مسیری را طی کند؟

به گمان من، اولین کار این است که به تجربه تاریخی خودمان اعتماد کنیم. این سرزمین جدیداً زیست‌پذیر نشده و سابقه زیست بشر در آن بسیار طولانی است. این سرزمین در خود رازهایی دارد که اگر در طول تاریخ شناخته و حل و فصل نمی‌شد، شرایط زیست در آن به وجود نمی‌آمد. ما باید به تجربه تاریخی‌ای که پدرانمان در کشف این رازها کسب کرده‌اند اعتماد کنیم. یعنی وقتی می‌خواهیم شهر جدیدی مثل مجلسی را بسازیم، و می‌بینیم در آن‌جا هیچ نوع اثر زیست بشر وجود ندارد، بپذیریم که پیشینیان از روی شعور آن را برای زندگی انتخاب نکرده‌اند. زیرا نمی‌شود در آن‌جا زندگی کرد. نگوئیم که تکنولوژی داریم و نفت می‌فروشیم و به رغم محیط در آن‌جا شهر می‌سازیم. ساختن این شهر گران و نگهداری‌اش گران‌تر خواهد بود. چقدر از این شهرها در جاهایی که سابقه زیست نداشته درست کرده‌ایم؟

چرا اجازه هر نوع دخل و تصرفی را به خودمان داده‌ایم؟

نکته دیگر این که بشناسیم و بفهمیم با کجا طرف هستیم. مثلاً یک اثر تاریخی را حفظ کنیم نه به این دلیل که در ممالک راقیه حفظ آثار تاریخی مهم تلقی

می‌شود، بلکه از آن رو که هر اثر به مثابه سندی به ما می‌گوید این «جا» کجاست، نه فقط اثر بلکه باور، سنت، نام یا هر چیز دیگری که حامل شناخت یا دانایی تاریخی است. باید دقت کنیم که به اتکای ظرفیت‌های موجود در هر جا شرایط زیست را فراهم کنیم و به دنبال راه‌حل‌های بوالهوسانه‌ای مثل انتقال آب از خزر به سمنان و از دریای عمان به مشهد و نظایر آن که وجود درآمد باادآورده نفت امکانش را فراهم کرده نباشیم. ما باید مستغنی از ذهنیت متکی به نفت برنامه‌ریزی کنیم.

مهم‌ترین ویژگی ایرانی‌ها در طول تاریخ خلاقیت بوده است. ما باید دست از تقلید برداریم و دوباره خلاق شویم. اگر خودمان یک چیز ابتدایی و پیش‌پاافتاده

اما مؤثر پدید بیاوریم، ارزشش صدها برابر بیشتر از آن است که چیزی را تقلید کنیم و به نتیجه نرسیم.

با توجه به سرعت انباشت مشکلات، چشم‌انداز کلی این مسیر را چگونه می‌بینید؟ سیاست‌گذارهای ما در حال حاضر برای تحقق این رویکردهای کلی و آنچه شما از بازآفرینی مد نظر دارید باید چه کار کنند؟

زمانی بود که امثال من می‌گفتیم باید ترمز قطار در حال حرکتی را که همگی سوارش هستیم کشید. در جواب می‌گفتند الان قطار وسط بیابان است و

وعده داده شده که قرار است به جای خوش آب‌وهوایی برسیم. به نظر می‌رسید ما دیوانه‌ایم. حالا خوشبختانه این راه دارد به قسمت جهنمی خود نزدیک می‌شود. حالا دیگر کشیدن ترمز قطار نظری چون‌آمیز نیست. زمانی که اولین

صداها در مورد بحران آب در ایران بلند شد، از گویندگان به عنوان مجانین یاد می‌شد. ولی الان می‌گویند آن دیوانگان عقلای مجانین بوده‌اند و کاش همان موقع حرفشان را شنیده بودیم.

همچنان این قضیه وجود دارد. با در نظر گرفتن منابع کنونی و زمان، باید آینده‌پژوهی کنیم و ببینیم کشور به کدام سمت پیش می‌رود. پیش‌بینی می‌شود بحران آب شدت بیشتری پیدا کند. این شدت موجب ایجاد فازهایی در شهرهای ایران می‌شود. یک فاز این است که روستاهای مناطق خشک‌تر تخلیه می‌شوند و ساکنان آن‌ها با کاسه‌نیازمندی و دست خالی به شهرها پناه می‌آورند و حاشیه‌نشین می‌شوند. در ده سال اخیر ۱۸۰۰ روستا در خراسان تخلیه شده و اهالی آن‌ها به مشهد آمده‌اند. چرا یک‌سوم جمعیت شهر مشهد حاشیه‌نشین هستند؟ این سرنوشتی است که همه شهرهای ما را تهدید می‌کند. شهرها در حال حاضر هم بحران‌هایی دارند. این بحران‌ها به بحران‌های اجتماعی تبدیل می‌شود. شهرها غیرقابل

زیست می‌شوند و کسانی که تمکن مالی دارند، شروع به فرار کردن از این شهرها می‌کنند. جمعیت وسیعی از تمام شهرهایی که در حاشیه جنوبی البرز، حاشیه شرقی زاگرس و به طور کلی فلات مرکزی واقع هستند فرار می‌کنند و به گریزگاه‌هایی در داخل زاگرس و داخل البرز تا سواحل دریای مازندران و سواحل خلیج فارس و دریای عمان می‌روند چون در آن‌جا قابلیت راه‌اندازی تکنولوژی آب‌شیرین‌کن وجود دارد. برای این جمعیت که میلیونی است - در مورد ۱۰، ۲۰ یا ۳۰ میلیون بودن آن اختلاف نظر وجود دارد- باید امکانات پیش‌بینی شود و زیرساخت ایجاد شود. زمان زیادی هم نداریم.

مهم‌ترین ویژگی ایرانی‌ها در طول تاریخ خلاقیت بوده است. ما باید دست از تقلید برداریم و دوباره خلاق شویم.

چشم‌انداز هم از این جهت که شرایط به ترتیبی پیش می‌رود که دارد ما را جواب می‌کند و مجبور می‌کند دیگر این راه کج را نرویم مثبت است. زمانی که ما نسبت به راه کج تعلق خاطر داشته باشیم، گوشمان بدهکار حرفی نیست.

صحبت‌هایی که کردم خبرهای بد بود. خبرهای خوبی هم در راه است. مهم‌ترین خبر خوب این است که بحران مدنیت در حال افول است و مدنیت در حال تفوق است و تازه می‌شود بحث کیفیت را مطرح کرد. فرهنگ فرصت عرض اندام پیدا می‌کند. در بحران مدنیت فقط بیماری‌های فرهنگی فرصت عرض اندام دارند. حال جامعه ما رو به بهبود می‌رود. خبرهای بدی که گفتم در دامن این خبرهای خوب در حال رخ دادن است و از این جهت، امید به اصلاح شرایط خیلی زیاد است.